شخصيّت و موقعيّت امّ البنين در اسلام

الشيخ أشرف الزهيري الجعفري/ محمدرضا ميرزا جان ( ابو امين )

نسب و حسب امّ البنين

امّ البنين ؛ ( فاطمه ) ، دختر حزام بن خالد بن ربيعه ( برادر شاعر معروف دورانِ قبل از اسلام ـ عصر جاهليت ـ صاحب يكي از محلّقات سبعه ) ، فرزند عامر بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعه كلابي . [ 117 ]

مادرش ؛ شمامه ، دختر سهيل بن عامر بن مالك بن جعفر بن كلاب [ 118 ] و اجداد و نياكان او ، همه از دلاوران عرب در عصر جاهليت بودند كه حماسه هاي جاويدان داشتند ، تا آنجاكه در شجاعت و سخاوت زبانزد خاص و عام بودند . در وصف آن ها همين بس كه جناب عقيل بن ابوطالب گفت :

« در ميان قوم عرب نمي توان كسي را يافت كه از پدران و نياكان امّ البنين شجاع تر و دلاورتر باشد . » [ 119 ]

داستان ولادت امّ البنين

آورده اند كه حزام بن خالد بن ربيعه ، در حال سفر بود كه همسرش ، فاطمه ( امّ البنين ) را به دنيا آورد . او در يكي از شب ها خواب ديد كه بر روي زمين حاصل خيزي نشسته و از دوستان و ياران خود دوري گزيده است و در اين حال ، مرواريدي در دست دارد كه پيوسته آن را زير و رو مي كند و بر زيبايي آن ، سخت شيفته است . ناگاه مردي از سوي باديه ، سوار بر اسب ، به سوي او آمد . همين كه به او رسيد ، سلام كرد و آن مرد جواب سلامش را داد . آنگاه مرد سواركار گفت : اين مرواريد را كه در دست داري ، چند مي فروشي ؟

وي پاسخ داد : من قيمت آن را نمي دانم . شما آن را چند مي خري ؟ آن مرد پاسخ داد : من نيز نمي دانم قيمت آن چند است . امّا مي خواهم آن را به يكي از اميران هديه كنم . در عوض چيزي را براي تو ضمانت مي كنم كه گرانبهاتر از درهم و دينار است . حزام بن خالد پرسيد : آن چيست كه از درهم و دينار گرانبهاتر است ؟ !

گفت : من ضمانت مي كنم كه تو نزد او قرب و مقام و جاه و جلال ابدي داشته باشي .

حزام گفت : واقعاً تو مرا به اين مقام مي رساني ؟

گفت : آري .

پرسيد : تو هم در اين ماجرا واسطه من مي شوي ؟ !

گفت : آري ، من واسطه ات مي شوم . پس آن را به من بده . حزام مرواريد را به آن مرد داد . همينكه از خواب بيدار شد ، رؤياي خود را بر دوستانش حكايت كرد و از آن ها خواست آن را تعبير كنند ؛ يكي از آنان گفت : اگر خواب تو ، رؤياي صادق باشد ، پس خداوند به تو دختري مي بخشد كه يكي از بزرگان از او خواستگاري مي كند و به همين خاطر به خويشاوندي با او مفتخر شده ، به شرافت و سيادت نائل خواهي شد .

وقتي از سفر برگشت ، متوجه شد كه همسرش « ثمامه بنت سهيل » وضع حمل كرده است . شكفته و خرسند شد و با خود گفت : آن رؤيا ، صادقه بود !

از وي پرسيدند : نامش چه بگذاريم ؟ گفت : نامش را فاطمه و كنيه اش را امّ البنين بگذاريد .

متأسفانه تاريخ دقيق ولادت اين بانوي بزرگوار مشخص نيست . در حالي كه تاريخ ، گاه پيش افتاده ترين مسائل در مجالس لهو و لعب خلفاي بني اميه و بني عباس را ثبت مي كند ؛ مثلا رنگ گردن بند ميمون و يا توصيف صداي گرفته دربار و امثال آن را . امّا از حالات و زندگي اين زن قهرمان چيز زيادي به دست نداده است ؛ زني كه سراسر زندگي اش مملو از ارزش و آرمان هاي بلند و مواضع عزتمند بود . اينجا است كه بايد پرسيد : چه شد موعظه ها ، دانش ها و قهرماني ها و جهاد و صبر و مقاومت زني كه بخشي از حياتش را در بيت امامت سپري كرد ؟ ! و اين به راستي كه دردناك است .

به هر صورت شايد بتوانيم به تاريخ ولادت او دست يابيم ، آن هم از طريق ولادت فرزند ارشدش ، قمربني هاشم ، كه مورّخان آن را سال 26 هجري نوشته اند و عمر شريفش به هنگام شهادت در سرزمين كربلا ، حسب روايت طبرسي در كتاب خود ( اعلام الوري ) ، 34 يا 38 سال بوده است .

ضمن اين كه همه مي دانند واقعه عاشورا به سال 61 ق . رخ داد . از اين ها گذشته ، وقتي امام علي ، پس از شهادت حضرت فاطمه ، از برادرش عقيل مي خواهد زني را به او معرفي كند كه از تبار شجاعان و دلاوران باشد و همين كلام حضرت علي خود نشانگر آن است كه « امّ البنين » در آن دوران ، دختري به سن بلوغ جنسي و عقلي رسيده بوده و لذا مي توانست همسر آن حضرت باشد . روشن است اگر سن او زير 15 سال بود ، عقيل از او ياد نمي كرد . به خصوص كه او به علم انساب آشنايي كامل داشت و معقول آن بود كه دختري را براي برادرش برگزيند كه هم از نظر سن و سال و هم از جهت صلاحيت و شايستگي مناسب وي باشد .

همچنين بعيد به نظر مي رسد اين وصلت بعد از سال 26 هجري صورت گرفته باشد ؛ چرا كه فرزند برومندش ، عباس در سال 26 و يا 23 هجري به دنيا آمده است .

علاوه بر اين ، گمان نمي رود چنين دختري تا سن 23 و يا 24 سالگي ، بدون شوهر مانده باشد ؛ زيرا پسرش عباس در زمان شهادتش حدود 34 سال داشت . بنابراين ، ارجح آن است كه سن او هنگام ازدواج با امير مؤمنان (عليه السلام) 17 تا 21 سال باشد و چون نطفه نخستين فرزند ، معمولاً پس از يك سال منعقد مي گردد ، لذا مي توان گفت كه سن او در زمان به دنيا آوردن عباس حدود 18 تا 22 سال بوده و از اين رهگذر ، زمان تقريبي ولادت حضرت عباس را در سال هاي بين 5 و 9 ق . دانست .

در اين ميان كساني بر اين باورند كه امّ البنين در زمان واقعه عاشورا ، حدود 55 سال داشته است . اگر چنين باشد ، مي توان گفت زمان تولد عباس در سال 6ق . بوده است . در اين صورت به نظر مي رسد امّ البنين يك سال از امام حسين كوچك تر بوده و آن حضرت در زمان ولادت عباس حدود 18 الي 22 سال داشته است . پس سال تولد ايشان را مي توان بين سال هاي 5 و 9 هجري در نظر گرفت . البته برخي گفته اند : او در زمان وقوع حادثه عاشور ( سال 61 ق . ) حدود 55 سال داشته است . [ 120 ]

تربيت و جايگاه معنوي حضرت امّ البنين

امّ البنين در خانواده اي اصيل و شريف بزرگ شد و تربيت يافت ؛ خانواده اي كه والاترين ، ارجمندترين و نجيب ترين شمرده مي شد و بزرگان عرب به آن افتخار مي كردند . اين خاندان شريف ، مظهر جود و كرم ، شجاعت و فصاحت ، جوانمردي و بزرگ منشي ، مكارم اخلاق ، عفت و طهارت ، اصالت و پاكدامني و . . . بود . آري امّ البنين بانويي بزرگوار بود كه در محيطي سرشار از ايمان ، زهد و تقوي رشد يافت ؛ از اين رو ، او زني بود با تقوا و ورع و داراي عفت نفس و اخلاق و منش پسنديده .

مرحوم شهيد اول ، همان فقيه پرهيزگار متقي ؛ محمد بن مكي عاملي ، صاحب كتاب « لمعه دمشقيه » ( كه از ديرباز در حوزه هاي علميه تدريس مي شود ) ، در باره فاطمه ( امّ البنين ) مي گويد :

« امّ البنين را بايد جزو زنان با فضيلت و آگاه به حق اهل بيت (عليهم السلام) شمرد ، كه در پيروي و ولايت و دوستي و محبت نسبت به آنان ، خالص و مخلص بود . در مقابل ، اهل بيت (عليهم السلام) نيز او را گرامي مي داشتند و جايگاه رفيعي برايش قائل بودند ، تا آنجا كه حضرت زينب ، پس از بازگشت به مدينه ، به ديدار او مي رود و شهادت چهار فرزندش در كربلا را چنان تسليت مي گويد كه گويي تبريك ايام عيد است ! » [ 121 ]

همچنين سيد محسن امين ، صاحب كتاب معروف « اعيان الشيعه » درباره او مي نويسد : « او شاعرة ، زبان آور و از خاندان اصيل و شجاع عربي برخاسته است . » [ 122 ]

به هرحال ، از اين نشانه هاي روشن ؛ يعني گزينش او به عنوان همسر علي بن ابي طالب ، تفقّد حضرت زينب از وي و همچنين ذكر نام نيكش در كتب بزرگان علم و فقاهت ، همگي نمايانگر منزلت ارجمند و موقعيت بس بلند او نزد خاندان نبوت و طهارت است .

امّ البنين (سلام الله عليها) همسر دوم امير مؤمنان (عليه السلام) يا . . . ؟ !

حضرت علي پس از شهادت حضرت فاطمه ، با امّ البنين ازدواج كرد ، اما روشن نيست كه وي همسر دوم امام ( پس از صديقه كبري (سلام الله عليها) باشد ؛ زيرا قرائني وجود دارد كه امير مؤمنان با خوله ، بنت جعفر بن قيس حنفي ( مادر محمد حنفيه ) ، ازدواج كرد . البته مورّخان در اين زمينه اختلاف دارند ، ليكن نزديكتر به واقعيت آن است كه حضرت امير پس از درگذشت فاطمه زهر با اَمامه بنت ابي العاص ، آنگاه با فاطمه معروف بـ « امّ البنين » و با خوله به عنوان همسر چهارم عقد زناشويي بست .

عباس بن علي ، فرزند ارشد امّ البنين محسوب مي شود كه در سال 24ق . متولد شده است و بعيد به نظر مي رسد كه امام بلافاصله ، پس از شهادت صديقه كبري در سال 11ق . با او ازدواج كرده باشد ؛ چرا كه لازمه اين فرض ، آن است كه بگوييم امّ البنين بيش از 12 سال دچار حالت نازايي بوده است .

داستان ازدواج علي (عليه السلام) با امّ البنين (سلام الله عليها)

در كتاب « اعيان الشيعه » به نقل از « عمدة الطالب » آمده است :

علي به برادرش عقيل ، كه مردي نسب شناس و آشنا به تاريخ و نياكان عرب بود ، گفت : « زني را به من معرفي كن كه از تبار دلاوران و قهرمانان باشد . مي خواهم براي من پسري شجاع و جنگجوبه دنيا آورد . » عقيل گفت : « چرا سراغ فاطمه بنت حزام كلابي نمي روي ، كه پدران و نياكان او از شجاع ترين و زمنده ترين مردان عرب اند . » [ 123 ]

گفتني است همين مطلب در كتاب « اعيان النساء » حكيمي نيز آمده است . با اين تفاوت كه جناب عقيل بن ابي طالب به برادرش علي مي گويد : « برادر ! چرا در پي چنين زني هستي ؟ » فرمود : مايلم با او ازدواج كنم تا براي من پسر دلاوري به دنيا آورد كه فرزندم حسين را در واقعه طف ، در كربلا ياري دهد . آنگاه عقيل به ايشان توصيه كرد كه با امّ البنين ازدواج كند ؛ زيرا او از خانداني است كه پدران و نياكانش از تمامي قوم عرب شجاع تر و دلاورتر هستند . آنگاه حضرت از برادرش عقيل خواست كه او را از پدرش خواستگاري كند . عقيل نزد پدر وي ( حزام ) رفت و به او گفت : شرافت دنيا و آخرت را براي تو به ارمغان آورده ام ! پاسخ داد و آن چيست ؟ عقيل گفت : آمده ام تا دخترت را براي برادرم علي بن ابي طالب خواستگاري کنم و او علاقمند است داماد تو شود ، به جهت والايي و اصالت نسب و شرف خاندانت .

حازم گفت : هيچ كس به اين مقام نايل نمي شود تا با مادرش مشورت كنم . آنگاه عقيل منتظر ماند و حازم ، پدر امّ البنين نيز بر همسرش وارد شد و در همان حال شنيد كه دخترش فاطمه ( امّ البنين ) خوابي را براي مادرش تعريف مي كند .

خواب و رؤياي امّ البنين

نقل شده كه امّ البنين خوابش را براي مادرش اينگونه تعريف كرد :

در خواب احساس كردم كه در باغ و بوستان پرميوه اي نشسته ام . در آن ، رودهاي فراوان جاري است و آسمان صاف و قرص ماه در مي درخشيد و ستارگان نور افشاني مي كنند و من به عظمت آفرينش خداوند بزرگ مي انديشيدم كه چگونه آسمان را بدون پايه و ستون برافراشته و اين ماه تابان و ستارگان درخشان را آفريده است ؟ !

غرق در اين انديشه ها بودم كه ناگاه به نظرم آمد ماه از دل آسمان كنده شد و در دامانم افتاد . چنان درخششي داشت كه چشم ها را خيره مي كرد . متعجب و شگفت زده شدم . باز متوجه شدم سه ستاره درخشان ديگر به دامانم افتاد تا آنجاكه نور و تلألؤ آن ها ، پرده بر ديدگانم افكند . تعجب و حيرت بر من مستولي شد و بناگاه صداي هاتفي را شنيدم ـ بي آن كه صورتش را ببينم ـ گفت :

بشارت باد بر تو اي فاطمه ، به خاطر اين سروران ارجمند ،

كه همچون سه ستاره درخشان و يك ماه تابان اند .

پدرشان سيد و سالار كلّ كائنات است .

پس ، از پيامبر خدا ، آنچنان كه در خبر آمد . . .

وقتي اين سخنان را شنيدم ، سراسيمه شده ، با ترس وفزع از خواب پريدم . از مادرم پرسيدم : تعبير اين خواب چيست ؟ گفت : دخترم ! اگر خواب تو رؤياي صادقه باشد ، با يك مردي بسيار بزرگوار و ارجمند ، كه نزد خداوند مقامي بس والا دارد و افراد عشيره اش از او پيروي و اطاعت مي كنند ، ازدواج مي كني و از او چهار فرزند به دنيا مي آوري ، اوّلين آن ها سيمايي چون ماه دارد و سه تن ديگر نيز بمانند ستارگان درخشان اند .

پدرش ( حزام ) وقتي اين مطلب را شنيد ، با تبسم و لبخند به سويشان آمد و گفت :

دخترم ! خواب و رؤياي تو راست بود . مادر رو به پدر كرد و پرسيد : از كجا متوجه اين مطلب شدي ؟ گفت : هم اكنون عقيل بن ابي طالب در خانه ماست تا دخترت را خواستگاري كند . پرسيد : خواستگاري براي چه كسي ؟ گفت : براي كسي كه لشكر دشمن را از هم مي گسلد ، وجود مباركش مظهر عجايب و شگفتي هاست . پيكان جهت دار خداوند و قهرمان بلامنازع شرق و غرب عالم است . او همانا امام علي بن ابي طالب است .

پس از اين ماجرا بود كه حزام شادمان و خندان به سوي عقيل برگشت . عقيل وقتي او را ديد ، پرسيد : چه خبر ؟ گفت : به خواست خداوند خير است . ما قبول كرديم كه دخترمان كنيز امير مؤمنان شود . عقيل گفت : او كنيز نيست ، بلكه همسر علي خواهد بود .

خبر ازدواج به كربلا هم رسيد

در تاريخ آمده است كه پيش از آغاز نبرد ميان حسين بن علي (عليهما السلام) و يارانش و سپاه عمر بن سعد در سرزمين كربلا و ضمن آمادگي هر دو طرف براي جنگ و نبرد و يا اندكي پس از شروع آن ، زهير بن قين به سوي عبدالله بن جعفر بن عقيل آمد و به او گفت : برادر ! اين پرچم را به من بسپار . عبدالله پرسيد : آيا من در حمل آن كوتاهي كردم ؟ گفت : هرگز ، اما من به آن نياز دارم . عبد الله بن جعفر پرچم را تحويل داد و زهير آن را گرفت . و به سوي عباس بن علي (عليهما السلام) حركت كرد و خطاب به وي گفت : مي خواهم با تو سخني بگويم و انتظار دارم آن را كاملاً دريابي ! عباس گفت : بگو كه سخن گفتن در حال حاضر چه شيرين است !

آنگاه به خطاب به عباس گفت : اي ابو الفضل ، بدان كه پدر تو اميرمؤمنان ، وقتي خواست با مادرت فاطمه ازدواج كند ، برادرش عقيل را به خواستگاري فرستاد ؛ چرا كه به انساب قوم عرب آشنايي كامل داشت و به او گفت : برادر ! از تو مي خواهم به خواستگاري زني بروي كه از خاندان پاك و اصيل و داراي حسب و نسب شريف و شجاع باشد تا از او داراي فرزندي شوم شجاع و دلاور ، براي نصرت و ياري به اين پسرم ( حسين (عليه السلام) ) ، تا در واقعه طف در كربلا در كنار او باشد . پس بدان كه پدرت تو را براي چنين روزي ذخيره كرد . بنابراين ، نبايد نسبت به حرم و حريم برادر و خواهرانت كوتاهي كني ! عباس پس از شنيدن اين سخن ، بر خود لرزيد و آنچنان ركاب اسبش را كشيد كه از هم گسست . آنگاه رو به زهير كرد و گفت : زهير ! تشويق و ترغيب خوبي بود در اين روز . به خدا سوگند حماسه اي را به معرض نمايش خواهم گذاشت كه هرگز مانند آن را نديده اي . . . [ 124 ]

حضرت ابو الفضل پس از اتمام سخنانش با شمر و شنيدن پيشنهاد دريافت امان نامه براي خود و برادرانش ، به سوي خيمه برگشت . خواهرش زينت پس از آن كه گفتگوي او را با شمر شنيد ، به استقبالش آمد و گفت : برادر ! مي خواهم سخني را با تو درميان گذارم .

حضرت عباس گفت : خواهر بگو كه اكنون براي سخن گفتن بسيار مناسب است .

زينب گفت : برادرم ! وقتي مادرم فاطمه از دنيا رفت . پدرم از برادرش عقيل خواست برايش زني از خانداني اصيل برگزيند ؛ خانداني كه نجيب ، شجاع و دلاور باشد ، تا از او داراي فرزندي شود براي حمايت و دفاع فرزندش حسين در كربلا و تو بايد بداني كه پدرت تو را براي چنين روزي در نظر گرفت ، پس كوتاهي نكن اي ابو الفضل .

وقتي عباس سخنان خواهرش زينب را شنيد ، زين اسبش را چنان كشيدكه پاره شد وخطاب به او گفت : تو درچنين روزي مرا تشويق مي كني ، درحالي كه من فرزند علي ، امير مؤمنانم . وقتي زينب كلام عباس را شنيد ، بسيار مسرور و شادمان گرديد . [ 125 ]

بانوي حماسه هاي شگرف

بي شك مواضع اعجاب انگيز اين بانوي قهرمان ( امّ البنين ) در قبول ولايت اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم السلام) آن هم تا اين حد خالصانه ، به خصوص نسبت به سيدالشهد ، كاري انفعالي يا شتابزده و تصادفي نبود ، بلكه علل و عوامل مختلفي باعث آن شد كه رفته رفته او را به قلّه ايمان و اخلاص رساند و منتهي به چنين حالات و اوصاف شد .

مهمترين اين اسباب در چهار محور خلاصه مي شود :

1 . درس آموزي اُمّ البنين در مكتب اميرمؤمنان ، علي ؛ تا آنجا كه داودي ؛ صاحب كتاب « العمده » ، در كتاب خود ، از ايشان با صفت « عالمه » ياد مي كند . با توجه به اين كه در آن زمان ، هيچ زني ـ جز حضرت زينب ـ به اين صفت متصف نشده بود . [ 126 ]

اين بانو بزرگوار ( امّ البنين ) به درجات عالي نايل شد و لياقت و شايستگي آن را يافت كه به بسياري از علوم غيبي و اسرار پيچيده ، كه جبرئيل به پيامبر اسلام (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) رساند و ايشان به پسر عمويش ، علي سپرد و از طريق امير المؤمنين به بقيه معصومين (عليهم السلام) و افراد شايسته رسيد . در همين رهگذر مي توان به ماجراي اطلاع ايشان از حوادث عاشورا و كربلا و آنچه بر فرزندش عباس پيش خواهد آمد ، اشاره كرد . مشهور است وقتي حضرت ابو الفضل به دنيا آمد ، علي دستان او را زير و رو مي كرد و آن ها را مي بوسيد و مي گريست و وقتي امّ البنين از علت آن مي پرسد ، به او خبر بريدن دستانش را در روز عاشورا مي دهد . در حالي كه تلاش مي كرد به خيمگاه آب برساند و فرزندان پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را سيراب كند .

بنابراين ، اگر امّ البنين را جزو خاندان عصمت و طهارت بدانيم ، آنگاه بر ما فرض و واجب است نسبت به او و ديگران آگاهي ، معرفت ، مودّت و پيروي داشته باشيم . به خصوص كه پيامبر گرامي اسلام نيز در همين رابطه فرموده است :

« هركه به ما مهر بورزد و با اين حال به ديدار خدا رود ، از طريق شفاعت ما وارد بهشت مي شود . سوگند به آن كه جانم در دست اوست در روز قيامت هيچ بنده اي از عمل خود سودي نمي برد ، مگر اين كه نسبت به حقّ ما معرفت داشته باشد . » [ 127 ]

همچنين فرمود :

« كسي وارد بهشت نمي شود ، مگر اين كه نسبت به اهل بيت معرفت داشته باشد و آنان نيز او را قبول داشته باشند و نيز كسي وارد جهنم نمي شود ، مگر آن كه ولايت اهل بيت را انكار كند و آنان هم او را انكار نمايند . » [ 128 ]

و نيز فرمود :

« همواره اهل بيت پيامبرتان را در نظر بگيريد و آبروي آنان را حفظ كنيد و از راه و روش آنان پيروي نماييد ؛ چرا كه آنان شما را از راه هدايت خارج نمي كنند و مطلقاً شما را به راه هلاكت بر نمي گردانند . پس اگر درنگ كردند ، شما نيز درنگ كنيد و چنانچه برخاستند ، برخيزيد . از آنان پيشي نگيريد كه گمراه مي شويد و از همراهي با آنان باز نمانيد كه به هلاكت مي رسيد . » [ 129 ]

2 . لياقت و شايستگي روحي و رواني امّ البنين ؛ چنان كه فلاسفه مي گويند ، هر كاري در عالم خارج تحقّق پيدا نمي كند ، جز از طريق تحقّق دو مسأله : الف ) فعل ب ) انفعال ؛ يعني فعل مورد نظر در عمل انجام گيرد و ديگر اين كه قابليت آن فعل را داشته باشد ؛ براي مثال ، وقتي بخواهيم جامي را بشكنيم ، به دو امر نيازمنديم : 1 . به شكستن اقدام كنيم 2 . ضروري است كه آن جام قابل شكستن باشد . پس اگر در عمل براي شكستن آن جام اقدام نكنيم ، بديهي است كه نمي شكند و از سوي ديگر اگر اقدام كنيم ، امّا آن جام بلورين و يا شيشه اي نباشد ، بلكه جامي باشد از آهن ، معلوم است كه قابليت شكستن را ندارد و لذا موضوع شكستن منتفي است . همين مسأله در مورد انسان ؛ چه مرد و چه زن ، صادق است ؛ يعني اگر انتظار داشته باشيم كه او انساني عالم ، دانا ، باگذشت ، سخاوتمند و در راه خدمت به اهل بيت (عليهم السلام) ايثارگر باشد ، لازم است دو امر تحقّق يابد :

يكي فعل ؛ يعني ابتدا بايد به او تعليم دهي و تربيتش كني و صورت از خود گذشتگي و جهاد را در روح و روان او وارد نمايي و نيز ولايت و محبت اهل بيت (عليهم السلام) را از همان اوان كودكي ، به قلب و گوشت و پوست او تزريق كني .

ديگري انفعال ؛ بدين معني كه او استعداد و شايستگي و قابليت اين امر را داشته باشد ؛ يعني هرگاه به او آموزش داده شد ، آموزش پذير باشد و يا اگر به تربيت او پرداختند ، استعداد تربيت را داشته باشد . امّا اگر مثلا فردي مجنون باشد ، صد البته كه تعليم و تربيت در او اثري نخواهد داشت و . . .

لذا اين موضوع از جهت فعل و انفعال بر شخصيت شخيص امّ البنين كاملاً انطباق دارد و همين امر ، او را به مقام رفيع و منزلت والا رساند ؛ به خصوص وقتي شخصي به نام « بَشير بن حَذْلَم » به سوي او آمد و خواست براي شهادت چهار فرزندش به او تسليت بگويد و دلداري اش دهد ، و اين در حالي است كه امّ البنين آنان را بسيار دوست مي داشت و به آن ها عشق ميورزيد ، با اين همه ، رو به او كرد و با قلبي آهنين و معرفتي بي نظير نسبت به اهل بيت (عليهم السلام) گفت :

« پاره هاي قلبم تكه تكه شدند ، امّا باكي نيست . فرزندانم و هر آن كه زير اين گنبد كبود زيست مي كند ، فداي سرورم و آقايم ابا عبدالله الحسين باد ! من از تو در مورد پسرانم نپرسيدم ، امّا مشتاقم بدانم كه فرزندم حسين زنده است يا به شهادت رسيد ! »

آري او شبانه روز بر حسين مي گريست و از فرط حزن و اندوه ، خواب به چشمانش راه نداشت و اينگونه بود تا از دنياي فاني رخت بربست ، البته جايگاه ارجمند بدست نيامده براي بانو ام البنين ، مگر بجهت تحقق آن دو قضيه ياد شده ( فعل و انفعال ) ، چرا كه او از علم و دانش اميرمؤمنان روشنايي گرفت و نزد او معارف متعاليه را آموخت و آنچه را كه بيشتر مردم از آن اطلاع ندارند ، از شويش فراگرفت ، افوزن بر اين نبايد اصالت و ژرفاي ايمان و عمق شرافت حسب و نسب او را از ياد برد .

3 . محيط خانوادگي خوب و تربيت شايسته ؛ بانو امّ البنين پرستنده و عابد و دوستار خير و نيكي بود . امر به معروف مي كرد و خود معروف را انجام مي داد . نهي از منكر مي نمود ؛ چرا كه او از سلاله اي پاك و ارجمند و محيطي نيكو برخوردار بود و اجداد و نياكانش نيز به مكارم اخلاق و خصال پسنديده معروف بودند . از همه اين ها گذشته ، او تحت حمايت و سرپرستي پدر و مادري جليل القدر و گرانمايه و با ادب تربيت يافت و همين امر باعث شد تا او از همان اوان كودكي به عفت و عفاف و حجاب و حُسن رفتار و ديگر صفات نيكو و پسنديده متصف شود و اين ويژگي ها ايشان را به درجه اي رساند كه در عشق نسبت به حسين و فداكاري در راه او و تقديم چهارپاره وجودش براي حمايت از او ، به مرحله ذوب شدن در حبّ حسين نائل آيد .

البته عكس اين مطلب نيز صادق است ، تا آنجا كه محيط نا مناسب و ناهنجار خانوادگي مي تواند آدمي را به يك حيوان درنده و خوك صفت مبدّل سازد و به مادون انسانيت تنزل دهد . نمونه روشن آن ، عملكرد يزيد بن معاوية بن ابو سفيان نسبت به امام حسين و يارانش بود كه آن ها را به صورت فجيعي به قتل رسانيد و جامه از تن سرور جوانان بهشت به در آورد و دختران و پسران خردسال و زنان اهل بيت را به اسيري گرفت و از تمامي اين ها گستاخانه تر اين كه سر از تن مبارك او جدا ساخت و در مقابل ديدگان همه ، با چوب خيزراني كه در دست داشت ، بر لب و دهان حضرت زد و اين اشعار را خواند :

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا

خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْيٌ نَزَلْ

لَسْتُ مِنْ خُنَدف إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ

مِنْ بَني أَحْمَدَ ما كانَ فَعَلْ

« بني هاشم ، حكومت و مملكت داري را بازيچه خود قرار دادند . پس نه خبري از نبوت در كار بوده و نه وحيي از آسمان نازل شده است !

من اگر انتقام نگيرم ، هرگز خود را از تبار بني اميه نخواهم شمرد . از خاندان احمد ( محمد (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ) ، به خاطر آنچه انجام دادند ، انتقام خواهم گرفت . »

از اين رو ، موضع اسلام در اين باره ( محيط سالم و ناسالم خانوادگي ) ، اين است كه بايد در امر ازدواج حساس بود و براي نسل آينده خود همسري از خانواده سالم و اصيل برگزيد و تنها فريب جمال ظاهري را نخورد . از اين رو ، پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) فرمود :

« إِيَّاكُمْ وَخَضْرَاءَ الدِّمَنِ ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ ؟ قَالَ : الْمَرْأَةُ الْحَسْنَاءُ فِي مَنْبِتِ السَّوْءِ » . [ 130 ]

« برحذر باشيد از خضراء دمن ( = گُل روييده در مزبله ) ، ياران گفتند : پيامبر خدا ! منظور از خضراء دمن چيست ؟ فرمود : همان زن زيباست كه در محيط فاسد بار آمده باشد ! »

پيداست امّ البنين نمونه اعلا و الگوي والاي كرامت و اصالت خانوادگي بود كه اميرمؤمنان اين بانوي ارجمند را ، از آن خاندان دلاور پرور و نجيب به همسري بر مي گزيند .

4 . احساس مسؤوليت و تكليف در مقابل دين خدا ؛ يكي از دلايلي كه باعث شد امّ البنين در عشق به حسين بن علي (عليهما السلام) ذوب شود و با تمام وجود پيرو اهل بيت (عليهم السلام) شود و به رفيع ترين درجات ايثار و فداكاري در اين راه نايل آيد و از خود و فرزندانش و هرآنچه دارد ، شمع هايي بسازد تا گِرد وجود نازنين ريحانه رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و جگر گوشه بتول بسوزند و بسازند تا از او حمايت و دفاع كنند ، احساس مسؤوليت امّ البنين در برابر اهل بيت (عليهم السلام) بود .

در همين راستا ، حضرت امام جواد فرمود :

« مؤمن به سه خصلت نياز دارد : توفيق الهي ، واعظ دروني و ناصح بيروني . »

بايد گفت اين بانوي گرامي ( امّ البنين ) هر سه خصلت ياد شده را داشت ؛ بدين معني كه او ، هم از توفيق و مدد الهي دراين مسير بهره برد و هم از واعظ دروني در ارتباط با احساس مسؤوليت نسبت به خاندان پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) برخوردار شد و هم از ارشاد و راهنمايي هاي همسرش ، علي بن ابي طالب ، به عنوان ناصح بيروني استفاده كرد و با اين خصلت ها برتر از ديگر زنان شد .

در جامعه و در طول تاريخ شاهديم كه برخي از زنان چگونه با فرزندان شوهر كه از زن ديگر به دنيا آمده اند ، رفتار مي كنند و چه عذاب ها و رنج ها براي آن ها ايجاد مي نمايند ، تا آنجا كه تحمّل محبت كردن پدر نسبت به فرزند خود را ندارند ، بلكه سعي در ايجاد جدايي و نفاق ميان آنان مي كنند ، در حالي كه اين حسادت ها و تنگ نظري ها و حقارت ها در وجود امّ البنين نبود ، بلكه او به جهت معرفت و مسؤوليت ، همه فرزندان خود را فداي فرزندان فاطمه زهر كرد ؛ چرا كه آنان را بر اين راه و منش تربيت نموده و امتياز فرزندان فاطمه زهر را براي آنان تشريح كرده بود تا همواره گوش به فرمان آنان باشند و هرگز از راه و روش ايشان سرپيچي نكنند كه نمونه بارز آن را در واقعه عاشورا مشاهده مي كنيم .

امّ البنين . . . در راستاي يك زندگي زناشويي موفق

او همسري با ايمان و مادري شايسته و مديري موفق بود و مي پسنديد كه خدمتگزاري مخلص باشد ؛ از اين رو ، او در خانه علي تلاش بيوقفه اي داشت تا خوشبختي و سعادت را به خانه شويش و نيز براي فرزندانش و فرزندان همسرش ارمغان آورد . البته امّ البنين هرگز راحتي خود را بر آسايش و آرامش شوهرش و فرزندان فاطمه ترجيح نمي داد .

او از همان نخستين روز كه وارد خانه علي شد ، دريافت كه حسن و حسين (عليهما السلام) مريض اند ؛ از اين رو از آن دو بزرگوار پرستاري مي كرد و براي بهبودي شان شب را بيدار مي ماند و با مهر و عطوفت با آن ها سخن مي گفت و برايشان همچون مادري دلسوز و مهربان بود . تمامي همّ و غمّ وي اين بود كه حسن و حسين (عليهما السلام) و زينب و اُمّ كلثوم در آسايش و سعادت كامل باشند . هرگز نمازش را به تأخير نمي انداخت و از فضيلت اوّل وقت بهره مي برد . ضمن اين كه بر تلاوت قرآن كريم و دعا و نيايش هاي مستحبي مداومت داشت .

امّ البنين همسايگان را هم فراموش نمي كرد و به آن ها سر مي زد و حاجاتشان برآورده مي ساخت . زندگي پربركت ايشان در مدينه آغاز شد و در كوفه استمرار يافت . آنگاه بار ديگر به مدينه بازگشت تا حكايت همسر با اخلاصي را گزارش كند كه مطيع همسر خويش است . در اطاعت خدا فنا شد و هرگز به او ستم روا نداشت .

گفتگوي امّ البنين (سلام الله عليها) با فرزندان زهرا (سلام الله عليها)

امّ البنين روزي متوجه شد كه اُم كلثوم ، دخترك خردسال و يتيم زهر به گوشه اي از خانه خيره مانده و به فكر فرو رفته است . پرسيد : دخترم ! تو را چه شده است ؟ به چه چيز مي انديشي ؟ اُمّ كلثوم به او نگريست و آهي كشيد و با صداي معصومانه اي گفت :

« خاله جان ! مادرم زهرا در اين گوشه از خانه مي نشست و موهايم را شانه مي زد و مرا مي بوسيد و برايم با صداي محزون و دل نشين قرآن مي خواند و براي خواهرم زينب كلام جدّمان پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را بازگو مي كرد و ما را به ايمان و تقوا ره مي نمود و در قلب ما روح اميد به خير و نيكي مي دميد .

خاله جان ! چرا مادرم فوت كرد ؟ ! او كه پير نبود ! »

در اين هنگام ، اشك به امّ البنين امان نداد و كلمات در گلويش محبوس شد و كوشيد با صداي بريده اش با اين دختر يتيم سخن بگويد ، امّا نتوانست و سرانجام ـ اشك ريزان ـ خود را به دامان اُم كلثوم انداخت ، امّا دخترك يتيم دوباره پرسيد :

« خاله جان ! نيازي نيست چيزي بگويي ، من همه چيز را مي دانم . آن ها مادرم را زدند و به پهلوي او ، بين در و ديوار فشار آوردند ، ما نيز از ديدن آن صحنه ترسيده بوديم و مادرمان فرياد مي زد در حالي كه آتش و دود زبانه مي كشيد : اسماء ! فضة ! به دادم برسيد ، اينان جنينم را كشتند ! »

اُمّ كلثوم مصيبت و غم نامه مادرش را شرح مي داد و امّ البنين با شنيدن اين وقايع ، سخت مي گريست .

« آه ، خاله جان ! نبودي كه ببيني چه بر ما گذشت و چه حادثه دلخراشي را ـ پس از ارتحال جدّمان ـ تحمل كرديم و چگونه مادر در بستر بيماري افتاد و پس از نود روز دارفاني را وداع گفت و جان به جان آفرين تسليم كرد .

خاله جان ! مطمئن باش كه او محزون ، مظلوم و ناراضي از ستمگران به شهادت رسيد . »

امّ البنين كه فرياد و فغانش بالا گرفته بود ، گفت :

« دخترم ! قلبم پاره پاره مي شود از شنيدن اين مظلوميت ها كه بر سر مادرت آمده است . دخترم ! باور كن كه مادرت فاطمه مظهر جاويدان صبر و تقوي و شجاعت براي زنان و بلكه الگو براي مردان خواهد بود . به يقين خداوند او را انسان كامل و سرور زنان جهان قرار داده است . »

اُم كلثوم نيز رو كرد به امّ البنين كرده ، گفت :

« خاله جان ! سخنان شما مرا به ياد كلام مادرم مي اندازد ؛ وقتي آنجا نشسته بوديم ( به گوشه اي از حياط خانه اشاره مي كند ) ، مادرم بارها گفت كه نوزاد جديد را محسن خواهيم ناميد . امّا او مرد .

خاله جان . . . منظورم اين است كه او را قبل از تولد كشتند ! ( اُم كلثوم در اين لحظه سخت گريست و هيچ نگفت ) . »

امّا امّ البنين را اشك امان نداد و از فرط غم و اندوه ، نتوانست چيزي بگويد ، بلكه با رنج و ناراحتي به اُمّ كلثوم ؛ آن دخترك يتيم نگريست و گريست . در همان حال دخترك را نوازش كرد و در آغوش گرفت . مدتي گذشت تا اين كه زينب وارد شد ! خير باشد خاله ! اُمّ كلثوم ! عزيزم ! حادثه اي رخ داده ؟ ! چيزي شما دو نفر را ناراحت كرده است ؟ !

اُمّ كلثوم : نه ، خواهرم ، ياد و خاطره مادرمان فاطمه را مرور مي كرديم . به راستي او چه زن بزرگي بود و چه زود از اين دنيا رخت بربست و رفت . آيا اين حادثه دل را نمي سوزاند ؟

زينب : راست مي گويي خواهر ، امّا خداوند در هر كاري عبرت و حكمتي قرار داده كه در پهناي زمان دامن گسترده است و ما قومي هستيم كه خداوند ما را بهواسطه برخورداري از تمامي فضايل و دوري از همه رذايل ، شرافت ويژه بخشيد . پس همان مي گوييم كه خداوند متعال به ما آموخت : ( . . . إِنَّا للهِِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . . . ) و جدّمان رسول الله بدان سفارش كرد . عزيز خواهرم ! اكنون به پا خيز و توكّل بر خدا كن و خاله را به حال خود واگذار تا بيش از اين در خانه ما محزون و اندوهگين نشود ؛ چرا كه او مسؤوليت هاي سنگين در پيش دارد و ما بايد سپاسگزار او باشيم .

امّ البنين ( در حالي كه دستان زينب را غرق بوسه مي كرد ) گفت :

« پدر و مادرم و جان و مالم فداي شما باد ! اي خاندان رسول (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و اي مطهّر از هر زشتي . . . من افتخار مي كنم كه بر خدمت شما همّت گمارم و برخود مي بالم كه در طول زندگي ام در كنار شما باشم . اي سروران نيك سرشت ، مطمئن باشيد كه من همه وجودم را خالصانه فداي شما عزيزان خواهم كرد .

امّ البنين . . . مادري فداكار و مسؤول ، براي فرزندان فاطمه (سلام الله عليها)

فرزندش عباس بن علي بن ابي طالب ، در سال 26 هجري به دنيا آمد ، در حالي كه پيش از او حسن و حسين و زينب و اُمّ كلثوم (عليهم السلام) فرزندان علي و فاطمه (عليهما السلام) بودند . آنان از به دنيا آمدن نوزاد امّ البنين بسيار شاد و مسرور شدند . نو رسيده ، لبخندهاي زيبا و حركات دلربا و چهره اي چونان ماه تمام داشت . با آمدن او ، تحرّك و نشاط زايد الوصفي نصيب فرزندان علي شد . آن ها با برادرشان عباس بازي مي كردند ، در حالي كه امّ البنين با خود مي گفت : خداي من ! چقدر خوشبختم كه خداوند مرا در اين خانه مبارك قرار داد . خدايا ! شب و روز تو را سپاس مي گويم .

عباس مظهر زيبايي و شكوه و نورانيت و توازن اندام و حركات بود . مادرش او را سخت دوست مي داشت ، امّا در مقايسه با فرزندان فاطمه ، آنان را بي هيچ شك و شبهه ، برتر از عباس مي دانست و اين رفتار ، برخاسته از ايثار و از خود گذشتگي و صدق و اخلاص است و به خاطر ريشه كن كردن حسّ خودخواهي و حسادت است كه تجلّي عملي آن ذوب شدن در انسان هاي والا و برتر است .

امّ البنين همسري نمونه در كنار علي (عليه السلام)

مكان حادثه در مساحتي اندك ، در كوفه عراق و زمان ، شبِ نوزدهم ماه مبارك رمضان ، در سال 40 هجري قمري و سخني كه اركان آسمان و زمين را به لرزه در آورد .

سخن علي بود ، آنگاه كه نماز شب مي خواند . به گونه اي بر آسمان مي نگريست كه گويي مي خواهد از اين دنيا كوچ كند ! فرمود : ( . . . إِنَّا للهِِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . . . ) . سپس در حالي كه همه اهل خانه و دخترش زينب با همه وجود و احساس مي شنيدند ، افزود :

« وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلاَ كُذِبْتُ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا » . [ 131 ]

« به خدا سوگند كه من هرگز دروغ نگفته ام و كسي مرا تكذيب نكرده و امشب همان شبي است كه وعده داده شده ام . »

نمي دانم همسر علي ، امّ البنين ، در آن لحظات كجا بود . آيا در كنار همسر ايستاده بود ، آن هنگام كه علي آيه وداع را بر خود مي خواند ؟ يا بر سجّاده خويش نشسته و نماز شب مي خواند و در پيشگاه خدا نيايش مي كرد و خير و خوبي و پيروزي را براي شوهرش طلب مي كرد ؟

نمي دانيم ، چرا كه تاريخ عاجز و ناتوان ماند از نقل بسياري از وقايع و حقايق و اين يكي از آن ها است . امّا در عين حال ، علي در آخرين ساعات آن شب به امّ البنين وصيت كرد و گفت : امّ البنين ! من تو را نسبت به پسرم عباس سفارش مي كنم كه همواره با برادرش حسين ، همدلي و همدردي داشته باشد و به هنگام رويارويي دو لشكر و بالا گرفتن جنگ ، او را تنها نگذارد .

آنگاه امير مؤمنان به سمت درِ منزل حركت كرد ؛ در حالي كه اين اشعار را با خود مي خواند و با عزيزان خود خداحافظي مي كرد :

اي علي ! خود را براي مرگ آماده كن

چرا كه مرگ به ملاقات تو آمده است

پس تو نبايد از مرگ محزون و بي تاب شوي

آنگاه كه پا در قلمرو تو مي گذارد

به راستي كه آن لحظات براي امّ البنين چه دشوار بود ! او پس از عباس ، براي علي سه فرزند ديگر به نام هاي ؛ جعفر ، عبدالله و عثمان به دنيا آورده است . غم و اندوهِ فراق شوهر بزرگوار ، مهربان ، مظلوم ، پرستنده ، مجاهد ، دانا ، شجاع و مقرّب به خدايش ، او را از هر سو احاطه كرده بود . حق هم داشت ؛ زيرا علي اوّلين مسلمان و نزديك ترين فرد به رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) از نظرِ گذشت و فداكاري و داناترين شخص نسبت به قرآن كريم و دين مبين و رزمنده ترين مجاهد در راه مبارزه با مشركان ، ناكثان ، مارقان و قاسطان بود .

باري ، علي با ضربت شمشير زهرآگين ابن ملجم خارجي به شهادت رسيد و غرق به خون در محراب مسجد افتاد ، در حالي كه پيام جاودان خود را به بشريت تكرار مي كرد و مي گفت : « فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَة ، فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَة » ديگر شما را نخواهم ديد اي تيره روزان بدبخت ! به خداي كعبه رستگار شدم ، ديگر هرگز شما را ملاقات نخواهم كرد اي فرومايگان سازشكار ! شما قلب مرا پر از چرك و خون كرديد . از خداوند مي خواهم ديگر چشمم به چهره نحس شما نيفتد . مطمئن باشيد كه شما ـ نادانان ـ بهتر از من نخواهيد ديد . سوگند به خداي كعبه كه رستگار شدم . سوگند به خداي زمين و آسمان و سوگند به خداي كعبه ؛ خانه شرافتمندان ، كه من با عزت درون آن متولّد شدم و در راه عزّت و كرامت آن به شهادت رسيدم .

امّ البنين پس از اين واقعه جانكاه و جگرسوز ، همه وجودش را وقف سرپرستي از فرزندان علي كرد وخود آنچنان بر امير مؤمنان مي گريست كه زبانزد خاص وعام شد ، امّا اين حزن و اندوه ناشي از درك و آگاهي بود ، نه صرف احساسات و عواطف !

در برابر توفان هاي سهمگين اجتماعي و سياسي و ظهور فراعنه مسلمين سرِ تسليم فرود نياورد ، بلكه همواره سخنان پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را در مورد وي به ياد داشت كه فرمود :

« اي علي ، هركه تو را دوست بدارد ، در قيامت همراه انبيا خواهد بود . »

سال ها پس از شهادت علي و رخ دادن آن زلزله هاي ويرانگر سياسي ، يكبار ديگر قافله خاندان علي ، از كوفه رهسپار مدينه شد ، امّا اين بار علي امير و كاروانسالار آن نبود ، بلكه اين حسن بن علي (عليهما السلام) بود كه زعامت اين كاروان را به دست گرفت و وزارت را نيز به برادرش حسين و عباس بن علي (عليهما السلام) واگذار كرد ؛ چرا كه اين كاروان بي جهت و بدون هدف حركت نمي كرد ، بلكه يكايك افراد حاضر در آن ، مسؤوليت و رسالتي دارند .

امّ البنين شاهد عروج ملكوتي حسن بن علي(ها)

حوادث سهمگين سياسي و فراز و فرودهاي اجتماعي و فكري ، پس از شهادت حضرت علي با صخره هاي حكومت هاي اُموي و نقشه هاي ويرانگر آنان مواجه گرديد ، در حالي كه امام حسن ، پس از پدرش علي خود قهرمان بلامنازع اين وضعيت سخت و مسؤوليت هاي سنگين بود .

امّا در مورد امّ البنين ، در اين برهه از زمان ، كافي است بدانيم كه او در طول زندگي اش غم و اندوه و رنج و ناراحتي اسلام را بر دل داشت و با ديدن ستمديدگان و مظلومان آل محمد (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ، جامه سوگ به تن مي كرد و جام غصه مي نوشيد و راهي جز اشك نداشت .

او در شب هفدهم ماه صفرِ سال 49 ق . ناله كنان و ضجّه زنان ، به سوي فرزندانش آمد و آنها را صدا زد و گفت : عباس ! اي ماه بني هاشم و تو اي عبدالله ؛ نور چشمان من . اي كسي كه نامت هم نام پدر بزرگوار پيامبر است . و تو اي جعفر كه هم نام عمويت جعفر طيّاري و تو و اي عثمان ، كه نامت هم نام با عثمان بن مظعون ، آن صحابي جليل القدر و يار و ياور امام علي . . . عزيزان من ! برخيزيد . برخيزيد كه برادر ، امام و ولي امرتان ؛ حسن بن علي را با زهر به شهادت رساندند ، برويد به خانه اش و هر آنچه را سرورتان حسين دستور مي دهد انجام دهيد .

همگان حاضر شدند و براي مراسم عزاداري و ماتم ، در خانه امام حسن گِرد آمدند و در اين واپسين لحظات ، حسن به او گفت : برادر ! واقعه اي كه بر تو در كربلا خواهد رفت ، از اين هم دردناكتر است . هيچ روزي چون روز تو نخواهد بود اي ابا عبدالله . آه و ويل و عذاب از آن ستمگران باد !

در اين هنگام روح بزرگ حسن از جسم شريفش پركشيد ، در حالي كه برادرش عباس در كنارش بود . بالأخره جنازه را به سوي خاك جدش ، رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) تشييع كردند كه ناگهان باراني از تيرهاي رها شده به سوي جنازه حسن از جانب فرومايگان و سفلگان بني اميه پرتاب شد كه بعضي از آن ها به جنازه و برخي ديگر به تشييع كنندگان اصابت كرد . براستي كه مصيبت بزرگ و دردناكي است ! قساوت و وحشيگري اينان به جايي رسيد كه برخلاف وصيت پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) و نص صريح قرآن عمل مي كردند . پس اي مسلمانان ! چه شد آن آيه كه مي گفت : { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبي } ؟ !

ام البنين . . . در وداع با امام حسين (عليه السلام)

لحظه فراغ و وداع با كاروان حسين در پايان سال شصتم هجرت ، لحظه دشوار و فاجعه باري بود . ام البنين چگونه با حسين وداع كند و چگونه از زينب و اُمّ كلثوم جدا شود ؟ چگونه به اين قافله بنگرد ؟ در حالي كه از مدينه جدشان خارج مي شود و ديگر برنگردد . شايد هم برگردد اما بدون مردان دلاورش و شايد هنگام بازگشت سرهاي اين بزرگواران بر نيزه باشد ! اين قافله مي رود تا مسير تاريخ را عوض كند و براي مفهوم آزادي و جنبش هاي آزادي بخش معنايي تازه و جاودان به ارمغان آورد .

امّ البنين براي وداع با فرزندان علي و فاطمه تاب نياورد از اين رو ، رو به عباسش كرد و گفت : پسرم ! عباسم ! وصيت پدرت علي ، اميرمؤمنان را كه فراموش نكرده اي . تو بايد از اين خوبان دفاع كني . و ياور برادرت حسين باشي . تو بايد از خواهرانت زينب و ام كلثوم حمايت كني و تو بايد با ذرّه ذره وجودت و تا آخرين رمق حياتت با دشمنان خدا بجنگي . به اميد ديدار ، پاي حوض كوثر زهر .

عباس نيز با مادرش ؛ امّ البنين خداحافظي كرد و از اين كه او را براي چنين روزي تربيت نموده تشكر كرد و به او گفت :

مادر ! براي برادرانم ناراحت نباش . آنان مرد زندگي هستند و با عشق به شهادت ، بر مرگ پيروز خواهند شد .

ام البنين با فرزندان و كودكان حسين خداحافظي كرد و دخترك خردسالش رقيه را ـ كه سه سال بيش نداشت ـ غرق بوسه كرد . . .

امّ البنين جوياي سرنوشت حسين است

در جغرافيايي به اندازه سرزمين كربلا ، نبرد خون با شمشير ، در عصر روز عاشورا به پايان رسيد . البته پيروزي نهايي و تام و تمام از آن خون بود كه اكنون در رگ هاي نسل هاي انقلابي جريان دارد و هر آن كه جز اين گويد مرگش باد !

به يقين ، يزيدبن معاويه در اين نبردِ نابرابر با شكستي مفتضحانه و در همه سطوح و تا هميشه تاريخ روبه رو گرديد ، حتي حكومت و سلطنت خود را ، دو سال پس از اين فاجعه از دست داد و اينگونه بود كه پيروزي خون بر شمشير حسين بن علي (عليهما السلام) پيوسته و مستمر در قلب مليون ها انسان ، در شرق و غرب عالم وارد شد .

اين خون چه شگفت آور است ! چرا اينگونه نباشد ؟ ! در حالي كه پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) پيشاپيش فرموده بود : « خون حسين حرارتي دارد در قلب مؤمنان ، كه هرگز سرد نمي شود . »

كاروان اكنون همراه زنان و كودكانِ به اسارت گرفته شده ، به دروازه شهر مدينه نزديك مي شود ، امّا اين نخستين باري است كه اسرايي بر مي گردند و پرچم عزّت و پيروزي را بر بالاي سرشان برافراشته اند !

مورّخان نوشته اند : وقتي كاروان به زعامت امام زين العابدين نزديك مدينه شد ، در صحرا فرود آمد و خيمه به پا كرد و زنان بني هاشم را نيز فرود آورد . در حالي كه « بَشير بن حَذْلَم » با او بود . امام سجاد خطاب به وي فرمود :

« اي بشر ، خداوند پدرت را رحمت كند ! او يك شاعر بود ، آيا تو نيز مي تواني مانند او شعر بگويي ؟ » بشر پاسخ داد : آري ، اي فرزند پيامبرخدا . امام فرمود : « پس وارد مدينه شو و براي اباعبدالله عزاداري كن . . . »

بشير با سرعت سوي مدينه رفت . همين كه به مسجد جامع نبوي شريف رسيد با صداي محزون و همراه با گريه و اندوه اين ابيات را سرود :

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ بِها

قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمُعي مِدْرارُ

الْجِسْمُ مِنْهُ ، بِكَرْبَلاءَ مُضَرَّجٌ

وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَي الْقَناةِ يُدارُ

« اي اهالي مدينه ، شما ديگر نمي توانيد در اين شهر سكونت گزينيد ! زيرا حسين را كشتند . پس چشم ها بايد چون سيل اشك ريز باشد . تنِ شريف او در سرزمين كربلا ، آغشته به خون است ، امّا سر او بر روي نيزه ها گردانده مي شود . »

مردم گريان و مويه كنان سوي مسجد پيامبر سرازير شدند و از « بَشير » توضيح خواستند . بشير به آنان گفت : اكنون علي بن الحسين و خواهران و عمه هايش بيرون دروازه شهر هستند و من پيك اويم به سوي شما . بياييد تا جايش را به شما نشان دهم .

مردم مدينه ، در حالي كه سخت مي گريستند ، با شتاب به سوي آل رسول (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) جهت استقبال از آنان خارج شدند و همينكه آن كاروان هاشمي را ديدند ، صداي گريه و فرياد زنان بلند شد و بلافاصله آنان زنان و دختران بني هاشم را در ميان گرفتند و مردان نيز امام زين العابدين را احاطه كردند . در حالي كه همه وجودشان سرشار از اشك و ناله بود . . .

براستي آن روز شبيه روزي بودكه پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) رحيل فرمودند و به رفيق اعلي پيوستند .

در اين ميان ، امّ البنين با اين كه سنّ بالايي داشت ، از منزل خارج شد و در پي آن بود تا مصدر اين سر و صداها را جويا شود . از اين گذشته ، او مي خواست پيش از همه چيز ، از حال امام حسين بپرسد . به همين خاطر و با هر زحمتي بود ، خود را به « بشير » رساند . در حالي كه نوه اش « فضل » ؛ پسر ابوالفضل العباس را در آغوش گرفته بود ، از او پرسيد : از حسين ، سرور و مولايم چه خبر ؟ زنده است يا به شهادت رسيد ؟ بشير اينگونه پاسخ داد :

خداوند اجر و صبرت را به خاطر شهادت فرزندت عباس افزون كند . اما امّ البنين با هراس سؤالش را تكرار كرد : از حسين چه خبر ؟ بشير گفت : خداوند به شما صبر و شكيبايي عنايت كند در مورد فرزندانت جعفر و عثمان و عبدالله . البته او دست بردار نبود ، و در حالي كه اعتنايي به اين خبر فاجعه انگيز نداشت ، باز هم پرسيد : در مورد فرزندم حسين بگو ، بشير ! بند دلم را پاره كردي . از حال امام و سرورم حسين بن فاطمه بنت رسول الله زود آگاهم كن ! يكايك فرزندانم و هرآنچه زير اين گنبد دوّار است ، فداي حسين باد ! بشير ناگزير پاسخ داد و گفت : امّ البنين ! بدان كه حسين را نيز كشتند و تشنه سر بريدند و از تنش جدا كردند .

ام البنين با شنيدن اين سخنان ، ناگاه قافله اسيران را از دور ديد . زينب به او نزديك شد تا دلداري اش دهد و به خاطر شهادت چهار فرزند برومندش تسليت و تعزيت بگويد . امّا او همچنان از درد واقعه شهادت حسين مي نالد . سراسر شهر مدينه در غم و ماتم و گريه و فغان بسر مي برد ، در اين لحظات ، امّ البنين به ياد سخن علي افتاد كه از پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) نقل مي كرد كه گفت :

« دخترم ، فاطمه در روز قيامت آنگونه محشور مي شود كه جامه اي به رنگ خون فرزندش حسين بر تن كرده ، آنگاه به يكي از ستون هاي عرش الهي آويخته مي شود و فرياد برمي آورد : اي پروردگار دادگستر ! داوري كن بين من و قاتل فرزندم حسين ! به خداي بهشت سوگند كه به نفع دخترم فاطمه حكم صادر مي شود . »

عزاداري امّ البنين بر حسين (عليه السلام) در روز عاشورا . . .

شيخ طوسي در « امالي » روايتي از عمرو بن ثابت ، از پدرش ابو مقدام ، از ابن جبير ، از ابن عباس ، نقل كرده كه گفت : در خانه ام خوابيده بودم كه ناگهان سر و صداي بلندي از طرف خانه اُمّ سلمه ؛ همسر پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) به گوشم رسيد . ناگزير از منزل بيرون آمدم و به سوي خانه اُمّ سلمه رفتم ، در حالي كه مرد و زن مدينه به طرف منزل ايشان رهسپار بودند . همين كه وارد شدم ، خطاب به اُمّ سلمه گفتم : اُمّ المؤمنين ! چه شده است ؟ چرا فرياد مي زني و كمك مي طلبي ؟ امّا او پاسخي به من نداد ، بلكه رو به زنان بني هاشم كرد و گفت : اي دختران عبدالمطّلب ! با گريه و مويه كردن خوشحالم كنيد . مي دانيد كه آقا و سرور جوانان بهشت و فرزند رسول الله (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) وگل سر سبد خاندان نبوت را كشته اند . به ايشان گفتم : اي اُمّ المؤمنين ، از كجا متوجه اين خبر شدي ؟ گفت : پيامبرخدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را در خواب ديدم كه پريشان حال ، خاك آلود ، ناراحت و گريان است . از او علت را پرسيدم ، گفت : فرزندم حسين و اهل بيتش را كشتند ! [ 132 ]

و در همين زمينه ابو مخنف ، در كتاب خود « مقتل الحسين » مي نويسد :

« پيامبر گرامي (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) ، مقداري از تربت كربلا را ، كه جناب جبرئيل امين براي او آورده بود ، به اُمّ سلمه داد و به او فرمود : اُمّ سلمه ! اين تربت را از من بگير و در شيشه اي قرار ده و كاملاً مواظب آن باش . هرگاه ديدي اين خاك به شكل خونِ خوشبو در آمد ، بدان كه فرزندم حسين را كشته اند . اُمّ سلمه از آن تربت به خوبي نگهداري مي كرد تا روز دهم ماه محرم . اندكي پس از ظهر فرا رسيد .

ايشان در خواب پيامبر خدا (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) را مي بيند كه به سوي او مي آيد . در حالي كه وضع آشفته ، خاك آلود و گريان داشت و با سر و پاي برهنه به سر و صورت خود مي زد ، اُمّ سلمه به پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) گفت : پدر و مادرم فداي شما باشد ، چه اتفاقي براي شما رخ داده ؟ فرمود : اُم سلمه ! تو خواب هستي ، در حالي كه فرزندم حسين را كشته اند و سرش را بريده اند . اُم سلمه هراسان از خواب بيدار مي شود و شتابان به طرف شيشه مي رود و مي بيند كه از آن خون عطر آگين مي جوشد . »

اُم سلمه از آن خون گرفت و صورتش را با آن آغشته كرد ، و فرياد برآورد : واحسيناه ! ، امّ البنين هم با سوز و گداز گفت : اي جگر گوشه زهراي بتول و اي نور ديدگان رسول ، مدينه سراپا اشك و آه شد و همه شهر را ماتم و عزا براي حسين گرفت . [ 133 ] البته امّ البنين اين خواب را خود نديده بلكه آن را از اُمّ سلمه شنيده بود . با اين همه ، اُمّ سلمه ناله و ندبه را برعهده گرفت و فغان و نوحه سرداد و با دلي سوخته تكرار مي كرد : « اي جگر گوشه زهراي بتول و اي نور ديدگان رسول » . امّ سلمه از شدت ناراحتي و اندوه بر حسين و يارانش ، يك ماه نشده ، دارفاني را وداع گفت [ 134 ] و امّ البنين نيز روزگارش را با همين درد و رنج و مويه و گريه گذراند و نمي توانست عمق فاجعه را درك كند و آنچه را از واقعه مي شنيد ، باور نمي كرد و شب و روز را با فغان و غم سپري مي كرد ؛ چرا كه او آنچنان به حسين عشق مي ورزيدكه وقتي زينب به همراه كاروان اسيران ، از شام به مدينه بازگشت و امّ البنين به استقبال او رفت و با وي همدردي كرد ، با اين كه خود عزادار و داغديده چهار فرزندش بود ، از فرط ناراحتي ، زينب را در آغوش كشيد و با تمام وجود فرياد زد : « وا ولداه ، واحسيناه » و نگفت : « واولداه ، واعباساه » ، با اين كه عباس پاره تن و جگر گوشه اش بود .

امّ البنين ، پيام آور مظلوميت و شهادت حسين (عليه السلام)

يكي از مواضع ارزشمند و فراموش نشدني امّ البنين اين بود كه ايشان ـ حسب قول مورّخان ـ هر روز به قبرستان بقيع مي رفت و براي شهادت فرزندان فاطمه و فرزندانش ناله مي كرد و ضجّه مي كشيد تا آنجا كه مردم پيرامون او جمع مي شدند و از فرط حزن و اندوه او ، محزون و غمگين مي شدند و بر دستگاه بني اميه خشم مي گرفتند و از آن ها بيزار مي شدند و اين خود مرحله ديگري بود از نهضت بزرگ عاشورا و تبليغ اين پيام كه « كلّ أرض كربلا ، و كلّ شهر محرّم » ؛ يعني هر سرزميني مي تواند مظهر نبرد نابرابر ميان حق و باطل و داد و بيداد باشد و هر ماه را مي تواند ماه محرم شمرد و اين مأموريتي بود كه اُم سلمه و حضرت زينب با شايستگي آن را انجام دادند و دشمن خونخوار را براي همگان و تاريخ رسوا كردند ، و خود ديگر به چيزي نگاه نمي كردند ، مگر به ياد حسين و چيزي را احساس نمي كرد ، مگر حسين و چيزي را به ياد نمي آورد ، مگر ياد حسين و چيزي را تكرار نمي كرد ، مگر يا حسين !

وفات امّ البنين (سلام الله عليها) و جايگاه مرقد مطهرش

به راستي كه امّ البنين در طول زندگي خود ، رنج ها و مصيبت هاي زيادي را متحمّل شد . وي از زماني كه همسر علي شد ، از يك سوي شاهد مسألة خلافت و رنج ها و رويدادهاي سهمگين و دشواري بود كه در طول 25 سال پس از رحلت پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) رخ داد و از سوي ديگر حوادث جانكاه دوران خلافت علي و روبرو شدن حكومت او با دشمنان گوناگون ؛ مانند قاسطين ، مارقين و ناكثين را مشاهده كرد و سپس با حادثه جگرخراش و طاقت فرساي شهادت حضرت در محراب عبادت روبرو گرديد . و سرانجام به چشم خود ديد كه چگونه كه مردمان حسن بن علي (عليهما السلام) را تنها گذاشتند و دست از ياري اش برداشتند و سلطه كاخ سبز معاويه را بسط دادند و فرزند پيامبر را با زهر به شهادت رساندند ! و كار را به جايي رسيد معاويه حكومت را به فرزند نالايق ، شهوت پرست و فاسد خود يزيد سپرد و اينجا بود كه حسين از بيعت با يزيد سرباز زد و قيام خونين او از همان لحظه آغاز شد و در نهايت اين بانوي دلاور خبر شهادت همه عزيزان زهر و چهار فرزند برومند خويش را در مدينه دريافت و با اين مصيبت ، رنج بزرگ ديگري به رنج هاي پيشين او افزوده شد . طبيعي است مجموع اين دردها و رنج هاي جانسوز و طاقت فرسا ، تن او را رنجور و چشمانش را كم سو و ديدگانش را گريان و مرغ جانش را مشتاق پرواز به سوي ملكوت و رؤيت عزيزانش كرد و حسب نقل كتاب « امّ البنين سيدة نساء العرب » وفات ايشان در روز 18 جمادي الثاني و يا در روز 13 همان ماه ، به سال 64 هجري بود . [ 135 ]

مرقد مطهّر امّ البنين در قبرستان بقيع ، در زاويه چپ آن واقع شده و شايسته است مسلمانان به زيارت آن بروند ؛ چراكه زيارت چنين بانوي قهرمان و صابري ، از افضل مستحبات است ؛ بهويژه اين كه سنت نبوي و رفتار علوي آن را تأييد مي كند ، تا آنجا كه در كتب سيره ، فراوان آمده است كه پيامبر (صلّي الله عليه وآله وسلّم ) قبور بقيع را زيارت مي كردند . همچنين حضرت فاطمه قبر عمويش حمزة بن عبدالمطّلب را زيارت مي كرد و بزرگان صحابه نيز مراقد شهدا و قبور پدران و برادرانشان را زيارت مي كردند . خداوند به يكايك مسلمانان اين فرصت را عنايت فرمايد تا مرقد اين بانوي بزرگوار را از نزديك زيارت كنند ، با اين اميد كه روزي فرا رسد مراقد شريف امام حسين ، امام سجاد ، اما باقر و امام صادق (عليهم السلام) و همچنين مرقد امّ البنين و . . . در آنجا داراي مزار و مناري باشد تا مسلمانان آن را طواف كرده ، زيارت نمايند .

دعا كردن و توسل جستن به بانو امّ البنين (سلام الله عليها)

ناگفته پيداست كه دعا كردن و توسل جستن به حضرت باري تعالي ، در درجه نخست و سپس به اوليا و انبيا و معصومين (عليهم السلام) و فرزانگان پاك ، كه در طول اراده الهي قرار دارند ، از نظر عقايد و باورهاي ديني براي هر زن و مرد مسلمان مؤمن لازم و ضروري است ؛ چراكه خداوند متعال در باره اهميت دعا فرمود :

( قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلاَ دُعَاؤُكُمْ . . . ) ؛ [ 136 ] « بگو اگر دعاي شما نبود ، پروردگار من نسبت به شما اعتنايي نداشت . »

همچنين در مورد توسل براي رسيدن به قُرب معني مي فرمايد : { أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَي رَبِّهِمْ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ . . . } [ 137 ] ؛ « كساني كه دعا مي كنند ، و از طريق اين دعا به پروردگارشان متوسل مي شوند ، كدام يك به قرب الهي نزدكترند كه هم اميد به رحمت خدا دارند و هم از عذاب او بيمناك اند . . . »

بنابراين ، اصل دعا كردن و توسّل جستن ، از ديدگاه دين صحيح و بلكه مؤكد است و موجب پيروي و اطاعت از بزرگان دين مي شود و شايد همين مسأله باعث پيدا شدن حالات معنوي و قبولي توسّلات مؤمنان در مراقد مقدس مي شود .

زيارت فاطمه بنت حزام « امّ البنين (سلام الله عليها) »

بسم الله الرحمن الرحيم

أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له ، وأشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله ، السلام عليك يا رسول الله ، السلام عليك يا أميرالمؤمنين ، السلام عليكِ يا فاطمة الزهراء ، سيدة نساء العالمين ، السلام عليكَ يا أبا محمد الحسن ، السلام عليكَ يا أبا عبدالله الحسين ، السلام عليكِ يا زوجة وصيّ رسول الله و خليفته ، السلام عليكِ يا عزيزة الزهراء ، السلام عليكِ يا اُم البدور السواطع ، السلام عليكِ يا فاطمة بنت الكلابية المكناة بـ « أم البنين » و رحمة الله و بركاته .

أشهدالله و رسوله أنّكِ جاهدتِ في سبيل الله ، إذ ضحيّتِ بأولادكِ دون الحسين بن بنت رسول الله ، و بعدت الله مخلصة له الدين بولائك للأئمة المعصومين و صبرت علي تلك الرزية العظيمة ، واحتسبت ذلك عند الله ربّ العالمين و آزرتِ الإمام علي بن أبي طالب (عليه السلام) في المحن و الشدائد و المصائب و كنت في قمة الطاعة والوفاء ، وأشهد أنّك أحسنتِ الكفالة ، وأدّيتِ الأمانة الكبري في حفظ وديعتي الزهراء البتول عليه السلام ، السبطين الحسن و الحسين (عليهما السلام) و بالغت و آثرت و رعيت حجج الله الميامين وسعيت في خدمة أبناء رسول ربّ العالمين ، عارفة بحقهم ، موقنة بصدقهم ، معترفة بإمامتهم ، كافلة بتربيتهم ، مشفقة عليهم ، واقفة علي خدمتهم ، موثرة هواهم و حبس هم علي أولادك السعداء ، فسلام الله عليك كلما دجن الليل و أضاء النهار ، فصرت قدوة للمؤمنات الصالحات لأنّكِ كريمة الخلائق ، تقية زكية ، فرضي الله عنكِ و أرضاكِ ، وجعل الجنة منزلكِ و مأواكِ ، ولقد اعطاكِ من الكرامات الباهرات حتي أصبحت بطاعتك لسيد الأوصياء وبحبكِ لسيدة النساء الزهراء البتول (عليها السلام) ، وفدائك بأولادك الأربعة والسلام علي أولادك الشهداء العباس (عليه السلام) قمر بني هاشم باب الحوائج و عبدالله وعثمان و جعفر الذين استشهدوا في نصرة الحسين (عليه السلام) بكربلاء ، فجزاكِ الله وجزاهم أفضل الجزاء في جنات النعيم ، اللّهم صلّ علي مخمد و آل محمد و انفعني بزيارتها ، وثبتني علي محبتها و لا تحرمني شفاعتها و إذا توفيتني فاحشرني في زمرتها ، برحمتك يا أرحم الراحمين .

اللّهم بحقهم عندك و منزلتها لديك ، اغفرلي ولوالديّ و لجميع المؤمنين والمؤمنات ، و آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة ، وقنا برحمتك عذاب النار ، برحمتك يا أرحم الراحمين .

من گواهي مي دهم كه نيست خدايي جز خداي يگانه كه شريك و همتا ندارد ، و گواهي مي دهم كه محمد بنده و پيامبر اوست ، سلام بر تو اي رسول خدا ، سلام بر تو اي اميرمؤمنان ، سلام بر تو اي فاطمه زهرا ، سرور زنان جهان ، سلام بر تو اي حسن بن علي ، سلام بر تو اي ابا عبدالله الحسين ، سلام بر تو اي همسر وصي رسول خدا و خليفه او ، سلام بر تو اي گرامي نزد زهرا ، سلام بر تو اي مادر ماههاي درخشنده شب چهارده ، سلام بر تو اي فاطمه دختر حزام كلابي ، مكنّي بـ « ام البنين » و رحمت و بركات خداوند بر تو باد .

خداوند و رسولش را گواه مي گيرم كه تو ( اي ام البنين ) در راه خدا مجاهدت كردي ، و فرزندانت را براي حسين پسر دختر رسول خدا فدا كردي و خدا را عبادت كردي و در دين او اخلاص ورزيدي ، بواسطه همراهي و حمايت از ائمه معصومين ، و در مقابل آن مصيبت بزرگ صبر و شكيبايي پيشه كردي و آنرا به حساب خداوند پروردگار جهانيان گذاشتي ، و از امام علي بن ابي طالب در محنتها و گرفتاريها و مصيبتها ، پشتيباني كردي ، در حاليكه در اوج طاعت و اطاعت و وفاداري بودي ، و گواهي مي دهم كه تو مسؤوليت كفالت و سرپرستي را بخوبي انجام دادي ، و امانت بزرگ و سنگين را در جهت محافظت از دو وديعه زهراء بتول ، آن دو فرزند : حسن و حسين (عليهما السلام) ادا كردي ، و در راه حجست هاي ارجمند خداوند ، تلاش ، فداكاري و مراعات كردي ، و براي خدمت به فرزندان رسول پروردگار جهانيان سعي كردي ، در حاليكه نسبت به حق آن ها آشنا بودي ، و به صدق و صداقت آن ها يقين داشتي ، و به امامتشان اعتراف كردي ، و تربيت آنان را برعهده گرفتي ، و نسبت به آن ها محبت و دلسوزي داشتي ، و خودت را وقف خدمت به آن ها كردي ، و دوستي و عشق ورزيدن نسبت به آن ها را برفرزندان بلند اقبال و سعادتمند خويش ترجيح دادي ، سلام و درود خداوند بر تو ، هرگاه شب در تاريكي فرو رود و روز به روشنايي در آيد ، تو الگو و اسوه زنان با ايمان و شايسته شدي ، براي اين كه صفات و خصال كريمانه اي داري ، و با تقوا و پاكيزه اي ، خداوند از تو راضي و خشنود شد و تو را نيز راضي كرد ، و بهشت را جايگاه و منزلگاه تو قرار داد و به تو كرامت ها چشمگير عطا فرمود ، تا آنجا كه تو بواسطة اطاعت كردن از سيد اوصيا ( علي بن ابي طالب ) و دوستي و محبت داشتنت نسبت به سرور زنان ، زهراي بتول ، و قرباني كردن چهار فرزندت براي سيد الشهدا (عليه السلام) ، در اجابت حاجت ها ( باب الحوائج ) شدي ، چرا كه تو نزد خداوند شأن و منزلتي نيكو داري ، و سلام بر فرزندان شهيد تو : عباس (عليه السلام) ، قمر بني هاشم ، باب الحوائج ، و عبدالله و عثمان و جعفر كه در راه ياري رساندن به حسين در كربلا به شهادت رسيدند ، خداوند بشما و به آنان بهترين جزاي خير و پاداش نيكو ، در بهشت نعيم عنايت فرمايد ، بارالها ! درود فرست بر محمد و آل محمد و مرا از زيارت او ( امّ البنين ) بهره مند كن و عشق و ارادتم را نسبت به او ثابت و هميشگي گردان و مرا از شفاعت ايشان محروم نساز ، و هرگاه جان مرا گرفتي ، در زمرة او محشور كن ، به رحمتت ، اي مهربان مهربانان .

بارالها ! به حق آنان ( ائمة معصومين (عليهم السلام) ) نزد تو به منزلتي كه او ( امّ البنين ) نزد تو دارد ، گناهان من و پدر و مادر و تمامي مردان و زنان مؤمن را ببخش و بيامرز ، و در دنيا و آخرت به ما خوبي و سعادت عنايت فرما و ما را ـ به واسطة رحمتت ـ از عذاب آتش مصون بدار ، به رحمتت ، اي مهربانترين مهربانان .

\* \* \*

اشعار منسوب به ام البنين ، پس از شهادت فرزندانش در كربلا :

لا تدعوني ويكِ ام البنين

تذكّريني بليوث العرين

كانت بنولا لي ، اُدعي بهم

واليوم أصبحتُ ولا من بنين

أربعة مثل نسور الربي

قدواصلوا الموت بقطع الوتين

تنازعَ الخرصان أشلائهم

فكلّهم أمسي صريعاً طعين

ياليت شعري أكما أخبروا

بأن عبّاساً قطيع اليمين

ديگر مرا مادر پسران نخوانيد ـ كه مرا به ياد آن شيران بيشه مي اندازيد .

من پيش از اين پسراني داشتم كه بنام آن ها خوانده مي شدم ـ امّا امروز ، ديگر پسري ندارم ! آنان چهار پسر ، همچون عقابان كوهساران بودند که نبرد مرگ را ادامه دادند تا رگ گردنشان قطع گرديد .

نيزه ها بر اجسادشان ، با هم در ستيز بودند ـ لذا همه آنان با طعنه نيزه ها بر زمين افتادند .

اي كاش مي دانستم آنچنان كه خبر دادند ـ آيا واقعاً دست راست عباس را قطع كرده اند ؟ !